

ویرایش و نقد ترجمه‌های دانشجویی

ترجمه‌های دانشجویی یا ترجمه‌های مترجمان تازه کار عموماً ترجمه‌های لفتوی است در ترجمه متون ادبی. لفتوی بودن ترجمه نمود صریح‌تری پیدا می‌کند. مترجم مرعوب متن اصلی است و از آزادی مشروعی که در اختیار دارد آگاه نیست. ویرایشگر خوب، معلم ترجمه است. معلمی که همه مهارت‌های لازم برای ترجمه را غیرمستقیم آموزش می‌دهد، به مترجم بینش می‌دهد، او را با شگردهای دستیابی به روانی در زبان فارسی، با غنای زبان فارسی و حدود آزادی‌های مشروع در ترجمه آشنا می‌کند.

برای آشنایی بیشتر دانشجویان دروس ترجمه با ویرایش و نقد ترجمه، قصد داریم در هر شماره مترجم چند نمونه کار دانشجویی همراه با ویرایش یا نقد آنها چاپ کنیم. علاقه‌مندان می‌توانند ترجمه‌های خود را با ذکر نام، سال دانشجویی و دانشکده محل تحصیل خود برای ما بفرستند. قطعات ارسالی باید کوتاه، حداکثر درحد یک صفحه مترجم، همراه با متن اصلی و از نظر ترجمه حاوی نکات قابل بحث باشد.

Birthday Party

'They were a couple in their late thirties, and they looked unmistakably married. They sat on the banquette opposite us in a little narrow restaurant, having dinner. The man had a round, self-satisfied face, with glasses on it; the woman was fadingly pretty, in a big hat. There was nothing conspicuous about them, nothing particularly noticeable, until the end of their meal, when it suddenly became obvious that this was an Occasion—in fact, the husband's birthday, and the wife had planned a little surprise for him.

It arrived, in the form of a small but glossy birthday cake, with one pink candle burning in the center. The headwaiter brought it in and placed it before the husband, and meanwhile the violin-and-piano orchestra played "Happy Birthday to You" and the wife beamed with shy pride over her little surprise, and such few people as there were in the restaurant tried to help out with a pattering of applause. It became clear

at once that help was needed, because the husband was not pleased. Instead he was hotly embarrassed, and indignant at his wife for embarrassing him.

You looked at him and you saw this and you thought, "Oh, now, don't be like that!" But he was like that, and as soon as the little cake had been deposited on the table, and the orchestra had finished the birthday piece, and the general attention had shifted from the man and woman, I saw him say something to her under his breath—some punishing thing, quick and curt and unkind. I couldn't bear to look at the woman then, so I stared at my plate and waited for quite a long time. Not long enough, though. She was still crying when I finally glanced over there again. Crying quietly and heartbrokenly and hopelessly, all to herself, under the gay big brim of her best hat.

Katharine Brush

مهمانی جشن تولد

ترجمه محمد داودی
دانشجوی سال چهارم رشته
زبان انگلیسی دانشکده
ادبیات دانشگاه مشهد

به اواخر سالهای سی عمر خود رسیده بودند

آنها زوجی بودند که آخرین سالهای سی سالگی را تجربه می کردند. به طرز غیر قابل

جای تردید نبود که زن و شوهر هستند

انکاری زن و شوهر بچشم می آمدند. دوتایی در رستوران کوچکی روی نیمکت مقابل ما نشسته

و شام می خوردند زیبایی روبه زوالی داشت

بودند. زن زیبا بود، اما زیباییش رو به کاستی نهاده بود. کلاه بزرگی هم به سر گذاشته بود.

چیز خاصی نداشتند

حضورشان جلب توجه نمی کرد، یا ویژگی خاصی که بتواند آنها را از دیگران متمایز کند، تا این

وقتی که غذا خوردنشان تمام شد آن وقت بود که معلوم شد این شام مناسبتی دارد

که زمان صرف غذا رسید. در این هنگام ناگهان آشکار گشت (که این يك «مناسبت» است. در

کند

واقع این جشن تولد شوهر بود و زن خواسته بود بدین طریق او را غافلگیر کرده باشد.

شمی

ماجرا با از رام رسیدن کیک آغاز شد. کیک تولد کوچک و خوش آب و رنگی که شمع

سرپشخدمت

صورت‌نگی هم در میان آن می‌سوخت پیشخدمت کیک را آورد و آنرا مقابل شوهر گذاشت. در

همین موقع ارکستر که مرکب از ویولن و پیانو بود آهنگ «تولدت مبارک» را شروع کرد
این حین ارکست هم همراه شد و دسته نوازندگان با ویولن و پیانو شروع به خواندن آواز تولدت

به ضیافت کوچک خود همان چند نفری

مبارک کردند زن با غروری شرمسارانه بدین ماجرا می‌نگریست. عده‌ای از مشتریان که در

کوشیدند با کف زدن و هلهله به رونق مجلس کمک کنند. خیلی زود معلوم شد

رستوران بودند با کف زدن و هلهله به مجلس رونق بیشتری بخشیدند. اما ناگهان احساس شد که

خوشحال نشده بود

سخت

و

مشکلی پدید آمده است. شوهر راضی و مسرور به نظر نمی‌رسید بلکه بسختی خجلت زده شده بود.

آزرده بود

از همسرش بواسطه این که مایه خجلت و شرمساری او شده بود خشمگین می‌نمود. صورتش که

«آه، مگر

نگاه می‌کردی می‌توانستی این حالت را در چهره‌اش بخوانی و آنگاه با خود می‌گفتی، آه، نه، این

جای

چه شده، این قیافه را بخود نگیر.» اما او همان جور بود که بود. همین که

کار را نکن. اما کاری بود که شده بود. به مجرد این که کیک روی میز آرام و قرار گرفت و دسته

آهنگ

نوازندگان آواز جشن تولد را به پایان برد و توجه عموم از آنها بر گرفته شد، شنیدم که شوهر

- حرفی نزن

خالی از مهر

زیر لب چیزی به زن گفت. گویا کلامی گزنده، مختصر، سریع و بیرحمانه گفته بود دیگر

اما این زمان چنان که بایست

زمانی طولانی

کردن به

طلاقت نگاه زن را نداشتم. به بشقاب خود خیره شدم و مدت مدیدی در انتظار ماندم. زیاد در این

طولانی نبود وقتی که سرانجام نگاهی به زن انداختم داشت

حال نبودم. این بار که نگاهم را به زن دوختم، در زیر لب بهترین کلاهش داشت آرام،

می‌گریست

دلشکسته

جگر خراش و نومیدانه گریه می‌کرد.

The Unknown Citizen

(To JS/07/M/378 This Marble Monument Is Erected by the State)

He was found by the Bureau of Statistics to be
 One against whom there was no official complaint,
 And all the reports on his conduct agree
 That, in the modern sense of an old-fashioned word, he was a saint,
 For in everything he did he served the Greater Community.
 Except for the War till the day he retired
 He worked in a factory and never got fired,
 But satisfied his employers, Fudge Motors Inc.
 Yet he wasn't a scab or odd in his views,
 For his Union reports that he paid his dues,
 (Our report on his Union shows it was sound)
 And our Social Psychology workers found
 That he was popular with his mates and liked a drink.
 The Press are convinced that he bought a paper every day
 And that his reactions to advertisements were normal in every way.
 Policies taken out in his name prove that he was fully insured,
 And his Health-card shows he was once in hospital but left it cured.
 Both Producers Research and High-Grade Living declare
 He was fully sensible to the advantages of the Installment Plan
 And had everything necessary to Modern Man,
 A phonograph, a radio, a car and a frigidaire.
 Our researchers into Public Opinion are content
 That he held the proper opinions for the time of year;
 When there was peace, he was for peace; when there was war, he went.
 He was married and added five children to the population,
 Which our Eugenist¹ says was the right number for a parent of
 his generation,
 And our teachers report that he never interfered with their education.
 Was he free? Was he happy? The question is absurd:
 Had anything been wrong, we should certainly have heard.

W. H. Auden

شهروند بی‌نام گمنام

ترجمه: پروانه صدرالسادات
دانشجوی سال سوم رشته زبان
انگلیسی دانشکده ادبیات
دانشگاه مشهد

از طرف دولت بنا شد

(به یاد بود جی.اس. ۳۷۸۰/۰۷. این ستون مرمرین به توسط دولت بنا گردید)

او به تشخیص اداره آمار فردی بود
که بر علیه‌اش هیچ شکایت رسمی نشد.
و تمام گزارشات مربوط به رفتارش حاکی از آن است
که او قدیسی بود - البته به تعبیر جدید این واژه کهنه،
زیرا هر کار او خدمتی بود به «جامعه بزرگتر».
به جز زمانی که به جنگ رفت تا روز بازنشستگی
در کارخانه کار کرد و هرگز اخراج نشد.
و در همه حال کار فرمایش، شرکت فیوج موتورز، از او راضی بود.
با این همه نه اعتصاب شکن بود و نه افکاری غیرعادی داشت.
بنا بر گزارش اتحادیه‌اش حق عضویت خود را می‌پرداخت.
(تحقیق ما درباره گزارش اتحادیه، صحت این گزارش را تأیید می‌کند)
بنابر تحقیق محققان بخش روان شناسی اجتماعی ما
او محبوب همکارانش بود و گاهی مشروب می‌خورد.
بخش مطبوعات تأیید می‌کند که او هر روز روزنامه می‌خرد، و عکس‌العملش نسبت به تبلیغات از
هر حیث عادی بود. که هر روز
اوراق بیمه‌ای که بنام او صادر شده حاکی از آن است که خود را کاملاً بیمه کرد بود.
و کارت بهداشتی‌اش نشان می‌دهد که یکبار در بیمارستان بستری شد ولی پس از معالجه بیمارستان
را ترک کرد.
«بخش تحقیق تولید کنندگان» و «بخش رفاه» اعلام می‌دارند
که او از مزایای خرید قسطی کاملاً آگاه بود
و تمام آنچه را که برای انسان امروزی ضروری است در اختیار داشت. و هر چه را

گرامافون، يك راديو، ماشين و ينجال
محققان

يك گرامافون، يك راديو، يك ماشين و يك ينجال

محققين ما در بخش نظر سنجی بر این عقیده‌اند

که نظرات او متناسب با اوضاع و احوال روزگار تغییر می‌کرد.

در هر فصل سال به افضای همان فصل نظریات درستی ابراز می‌کرد

در زمان صلح طرفدار صلح بود و در زمان جنگ در جنگ شرکت کرد. به جبهه رفت
متأهل بود و پنج فرزند به جمعیت اضافه کرد،

متخصص مادر «بخش اصلاح نژاد» می‌گوید که این تعداد برای خانواده‌ای از نسل او کاملاً
مناسب بود،
پدری

و معلمین ما گزارش می‌دهند که او هرگز با تعالیم آنان مخالفت نکرد.

معلمان... که هرگز در آموزشهای ایشان دخالت نکرد

آیا او آزاد بود؟ شاد بود؟ این سؤال بی‌معنی است.

اگر اشکالی پیش آمده بود، ما یقیناً مطلع می‌شدیم. بی‌گمان با خبر

ترجمه جناس

ترجمه جناس بدون شك از دشوارترین مسائل ترجمه است گاه نویسنده دو کلمه در متن می‌آورد که در کتابت یا در تلفظ و یا هم در کتابت و هم در تلفظ به یکدیگر شبیه‌اند ولی دو معنی متفاوت دارند. گاه نیز نویسنده‌ای کلمه‌ای در متن می‌آورد که به دو معنی قابل تفسیر است. این صنعت را جناس می‌گویند. جناس کاربردهای متعددی دارد، از جمله گاهی به صورت طنز و گاه برای تمرکز بر روی معنی کلمه خاصی به کار می‌رود در ترجمه جناس، با توجه به اهمیت و نوع جناس، می‌توان از دو روش کلی استفاده کرد. یا باید از خیر جناس گذشت، یعنی از دو معنی مختلفی که يك کلمه انتقال می‌دهد، به ترجمه يك معنی اکتفا کرد و یا باید جناس متن مبدأ را به لفظ دیگری در زبان مقصد که دو معنی مختلف ولی مرتبط با موضوع دارد ترجمه کرد. در هر دو مورد، بخصوص اگر درك متن بستگی تام به درك جناس داشته باشد و یا اثری که جناس ایجاد میکند در جملات بعدی نیز ظاهر شود، باید هر دو معنی را در پانویس توضیح داد و ابهامی برای خواننده باقی نگذاشت.

آنچه در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد، بخشی کوتاه از فصل سوم کتاب آلیس در سرزمین عجایب نوشته لوئیس کارول می‌باشد. بدون شك شهرت این کتاب تا حد زیادی مدیون جناس‌های متعدد و دیگر بازیهای زبانی آن است. در دو ترجمه متفاوت این بخش، دشواریهای ترجمه جناس کاملاً مشهود است. ترجمه اول متعلق به خانم سارا خزاعی دانشجوی سال سوم رشته ادبیات انگلیسی دانشکده ادبیات مشهد است که فصل سوم کتاب را به عنوان کار پایان ترم ترجمه کرده است. ترجمه دوم برگرفته از ترجمه دکتر حسن هنرمندی (آلیس در سرزمین عجایب، چاپ دوم، ۱۳۵۰، کتابفروشی زوار) است.

ALICE'S ADVENTURES IN WONDERLAND

'You promised to tell me your history, you know,' said Alice, 'and why it is you hate—C and D,' she added in a whisper, half afraid that it would be offended again.

'Mine is a long and a sad tale!' said the Mouse, turning to Alice and sighing.

'It is a long tail, certainly,' said Alice, looking down with wonder at the Mouse's tail; 'but why do you call it sad?' And she kept on puzzling about it while the Mouse was speaking, so that her idea of the tale was something like this:

'You are not attending!' said the Mouse to Alice severely. 'What are you thinking of?'

'I beg your pardon,' said Alice very humbly: 'you had got to the fifth bend, I think?'

'I had *not!*' cried the Mouse, angrily.

'A knot!' said Alice, always ready to make herself useful, and looking anxiously about her. 'Oh, do let me help to undo it!'

'I shall do nothing of the sort,' said the Mouse, getting up and walking away. 'You insult me by talking such nonsense!'

'I didn't mean it!' pleaded poor Alice. 'But you're so easily offended, you know!'

The Mouse only growled in reply.

ترجمه: سارا خزاعی

آلیس گفت:

– می‌دانید که بمن قول دادم‌اید داستان زندگیتان را برایم تعریف کنید.

و بعد چون می‌ت رسید باز به موش بر بخورد بصدای آهسته افزود:

– و بگوئید چرا از «س» و «گ» بدتان می‌آید.

موش رو به آلیس کرد. آهی کشید و گفت:

– این قصه غم‌انگیز دم دراز دارد!

آلیس در حالیکه با تعجب به دم موش نگاه می‌کرد گفت:

– دراز که هست، اما چرا غم‌انگیز است؟!

و در اثنا آنکه موش حرف می‌زد به همین معما فکر می‌کرد. بنابراین تصور می‌کرد قصه چنین شکلی

باید داشته باشد... (۱)

موش با عصبانیت به آلیس گفت:

- حواست پرت است! به چه فکر میکنی؟

آلیس با فروتنی گفت:

- خیلی معذرت میخواهم. فکر می‌کنم به بیج پنجم رسیده بودید.

موش با خشم و عصبانیت فریاد زد:

- خیر! عجب جواب گره‌گشائی!

آلیس که همیشه آماده انجام کارهای مفید بود با نگرانی نگاهی به دور و بر کرد و گفت:

- گره! آه خواهش میکنم اجازه بدهید در باز کردنش کمک کنم!

موش در حالیکه از جای بر میخاست که برود گفت:

- ابدأ چنین کاری نخواهم کرد. تو با این حرفهای بی‌سروته به من توهین میکنی.

آلیس بیچاره ملتمسانه گفت:

- من منظوری نداشتم! اما شما هم خیلی زور داری رنج هستید!

موش در جواب فقط غرغری کرد.

ترجمه: دکتر حسن هنرمندی

آلیس هم گفت:

- یادت می‌آید که بمن وعده داده‌ای که سرگذشت خودت را برایم نقل کنی و برایم بگوئی که

چرا از «سین»ها... و «گاف»ها... بیزاری؟

آلیس این دو کلمه را آهسته ادا کرد تا مبدا دوباره موش را برنجاند.

موش بسوی آلیس برگشت و آهی کشید و گفت:

- «دنباله‌اش» طولانی و غم‌انگیز است!

آلیس که از لحظه‌ای پیشتر، با تعجب بدنباله موش خیره شده بود گفت:

- بله، واقعا دم شما موشها طولانی است، اما چرا می‌گوئید غم‌انگیز است؟

آلیس ناگهان باین فکر افتاد که توضیحی برای آن پیدا کند. در همین حال موش سخن می‌گفت

و سرگذشت او در ذهن آلیس باین شکل مجسم میشد....

موش بطور جدی به آلیس گفت:

بمن گوش نمی‌دهی! درچه فکری؟

آلیس با شرمندگی گفت:

- از تو پوزش می‌خواهم. خیال می‌کنم به خمیدگی پنجم عبارت رسیده بودی

موش خشم آلود گفت:

- من، نه...

آلیس که با دقت و وسواس همواره در فکر آن بود که خدمتی انجام دهد فریاد زد:
 - يك گره! بگذار بتو کمک کنم تا بازش کنی.
 موش برخاست و دور شد و ضمن دور شدن گفت:
 - هرگز! تو با گفتن این حرفهای احمقانه بمن توهین می کنی!
 آلیس به اعتراض گفت:
 - نیت من این نبود ولی ... تو هم بسیار زودرنج هستی.
 موش بجای هر گونه پاسخی زیر لب غرغر کرد.

۱- آلیس داستانی را که موش تعریف می کند، به شکل دُمی ماریج تجسم می کند. این داستان که در متن اصلی به شکل دُم تحریر شده، در اینجا حذف شده است.

در این بخش دو مورد جناس وجود دارد. در مورد اول، دو رکن جناس دو کلمه tail (دُم) و tale (حکایت) می باشد که از نظر تلفظ یکسان و از نظر معنی متفاوتند. این جناس به یک جمله محدود نمی شود، بلکه زمینه ساز سوء تعبیر و جناسی دیگر می شود و این بازی زبانی باعث می شود که آلیس بدون اینکه خود بخواد باعث رنجش موش بشود.

در مورد دوم، دو رکن جناس دو کلمه هم آوای not (نه) و knot (گره) می باشد. هیچکدام از این دو جناس در دو ترجمه فوق با هر دو معنی خود قابل ترجمه نبوده است. در عین حال مترجمان نیز در پانویس توضیحی نداده اند. در نتیجه خواننده نه دلیل سوء تفاهم میان موش و آلیس و نه رابطه میان دُم، داستان پیچ و گره را درک می کند.